سخنراني آيت الله صديقي

(امام جمعه موقت تهران )

26/7/90

در مسئله تحصيل اخلاص كه از امور بسيار مشكل و يا محال است. انسان بايد خود را كنار گذاشته و از خودش دوري كند. در همه كارهايش خدا باشد اين كار هم مهم و هم بسيار مشكل است و چون مشكل است، افراد توجه به صُعوبت كار ندارند خيلي از كارها را فكر مي‌كنيم كه براي خدا انجام داديم اما روز حساب كه مي‌شود، مي‌بينيم كه همه كارها ناقص و ناخالصي داشته، اگر دركارهاي ما ذره‌اي پاي غيرخدا به ميان بيايد اين عمل مقبول واقع نمي‌شود. اگر در كار 99% انگيزه اين باشد كه كار در مسير رضاي خدا انجام بدهم و در كنار آن يك درصد تعريف و خود نشان دادن براي ديگران درحال انجام كار خير و يا در حال عبادت باشد و ديدن كسي در عمل او اثر داشته باشد، در اين حدّ هم براي انسان خطر دارد، لذا در كارهاي خيري كه با تعريف كسي انسان شارژ مي‌شود و اگر تعريف نكنند انسان دل سرد مي‌شود و از انجام كار منصرف شود چه در مستحبات باشد و چه كار خير باشد بايد نگران شد زيرا اين كار براي انسان ذخيره نخواهد شد. حالا چه كنيم خدا كار خير را، نيّت خير را و اخلاص را خودش به ما بدهد، نيت هم با عنايت خدا خالص مي‌شود. چه كنيم كه خدا به ما عنايت كند؟

مسئله اول اين است كه اين طاغوت نفس را از اريكه قدرت به پائين بكشيم و خودمان را كوچك كنيم. چگونه خود را كوچك كنيم اگر عالم، متخصص، عامل و يا مجاهد باشيم، بايد روح فرمانبري و نوكري را از دست ندهيم يعني زّي و روحيه خودمان را زّي و روحيه آدمهائي قرار بدهيم كه مجري هستند نه زّي و روحيه كساني كه مدير بوده و فرمان مي‌دهند. يعني حالت، حالت كوخ نشيني باشد. بعضي‌ها در كوخ نشسته‌اند اما روحيه طاغوت دارند. ولي بعضي‌ها در كاخ نشسته‌اند ولي سر سوزني كاخ در آنها اثر ندارد. زّي و روحيه آنها، روحيه خاك نشيني است. بعضي‌ها اگر آب باشد شناگر خوبي هستند، هيچ چيزي ندارند ولي در خانه روحيه طاغوتي دارند. در پيش دوست و فرزند، روحيۀ فرمان دادن و رياست دارند. ولي بعضي‌ها با آنكه در اوج ثروت و اقتدارند بسيار خاكي و بي‌تكلف هستند و هميشه باورشان اين است كه بنده‌ بوده و اجراي فرمان مي‌كنند و اين مسئله خيلي مهمي است.

چهارهزار عالم از امام صادق (ع) حديث نقل كرده‌اند لذا مشهور اين است كه امام چهارهزار نفر را تربيت كرده‌ بودند، به آنها پر و بال علمي داده بودند ولي همه يك رده نبودند. در ميان فقهائي كه تربيت شده بودند بعضي‌ها جزء استوانه‌ها هستند مثل زراره، ابوبصير، طايفه اَعين ولي در رأس آنها محمد بن مُسلم است، محمد بن مسلم كوفي خيلي بزرگ است. وجود مقدس امام صادق(ع) ايشان را به عنوان مرجع تقليد به علما معرفي كردند. و افرادي مي‌آمدند از طرف كوفه خدمت آن حضرت كه مشكلات و حوادثي كه برايمان پيش مي‌آيد و دسترسي به شما نداريم از چه كسي بپرسيم؟ حوادثي پيش آمده و نمي‌توانيم كليات را بر جزئيات تطبيق بدهيم به چه كسي مراجعه كنيم؟ حضرت فرمودند به محمد بن مسلم مراجعه كنيد. ايشان خيلي برجسته بود و پيش امام صادق(ع) عزيز بودند. حضرت به ايشان پيغام دادند من از همه كارهاي تو خوشم مي‌آيد ولي حالت تو طوري است كه بوي رياست مي‌‌دهد و من دلم مي‌خواهد آن را براي خودت حل كني. محمدبن مسلم براي اينكه خودش را تربيت كند و رضاي امام زمان خودش را جلب كند. (حالا يك آدم فرهيخته يك آدم مشهور، داراي مريدهاي زياد، شاگردان زياد، فرض كنيد امام راحل، حضرت آقا با اين موقعيت بيايد بقالي كند، چقدر بايد خودش را پائين بياورد.) محمد بن مسلم آمد بعد از آنكه پيام امام صادق(ع) را دريافت كرد(كه تو برخوردهايت بوي رياست مي‌‌دهد و بايد آن را حل كني)، رفت و مقابل مسجد جامع كوفه خرما گذاشت و مشغول فروش رطب شد و اين طور خودش را خُرد كرد و نفس خودش را زير پا گذاشت و( له) كرد. اين مسئله خطرناك است كه انسان هر جا رفت خودش را جلو بياندازد و دلش بخواهد جاي محترمين بنشيند و براي خودمان و براي ما علماء هم خطرناك است كه براي خودمان شأني قائل بشويم و بگوييم ما برتر از ديگران هستيم و بايد حتماً آنجا (جايي خاص) بنشينيم خطرناك است از آن خطرهايي است كه انسان خيلي زود متوجه آن نمي‌شود. بنده يك جايي قبل از انقلاب براي تبليغ رفته بودم و مردم خوششان آمده بود و خواستند ما را نگه دارند دهه محرم كه تمام شد مي‌خواستم برگردم اهالي آن محل گفتند اين دو ماه را بايد بمانيد. گفتم آقا مدرسه، حساب و كتاب دارد، حضور و غياب دارد و غيبت غيرموجه اخراج مي‌شويم، (مدرسه منظمي بود، مدرسه حقاني) گفتند ما مي‌رويم و از حوزۀ شما اجازه مي‌گيريم، يكي دو تا اتوبوس مردم از فارس حركت كردند آمدند پيش مرحوم قدوسي كه اجازه بگيرند. مرحوم قدوسي براي من نامه‌اي نوشت. در اين نامه نوشته بود كه من اين نفوذ و محبوبيت را به شما تبريك مي‌گويم و بعد هم نوشته بودكه من هرچه با اين آقايان صحبت كردم آنها كوتاه نيامدند و آنها گفتند با وجود ايشان خيلي‌ها مسجدي شدند (خوب قبل از انقلاب بود)، خيلي از جوانان كه اهل نماز نبودند، اهل نماز شدند. اگر مي‌خواهيد اين جوانان برگردند او هم برگردد و الّا ايشان يك مدتي پيش ما بماند تا اين جوانان به راه بيايند، آقاي قدوسي در كنارش براي من نوشته بود كه آنها عاشق شما نيستند، عاشق چهره شما نيستند اين اقدام بخاطر  دين شماست و مواظب باش اين اقدامي كه مردم براي دين تو كرده‌اند اين را به حساب شخصي خودت واريز نكني و يك حديثي براي من نوشته بود كه اين حديث، حديث قابل توجهي است براي خودسازي، حديث اين است (آخَرِ مَن يَخرُجٌ مَن رئوس الصِديقين حُبِ الجاه) در ميان بيماريهاي اخلاقي از همه ريشه دارتر حُب‌جاه است.

اين تشخّص بخواهد برجسته بشود از رقابت سياسي ضررش بيشتر است، فساد سياسي با فساد اخلاقي قابل مقايسه نيست. يك جواني اشتباهي مي‌كند، آلودگي‌هائي پيدا مي‌كند و توبه مي‌كند. اما حُب‌جاه انسان طوري است كه هر چه سنش بالاتر مي‌رود گُل مي‌كند، ريشش سفيد شده و معلوم نيست چقدر ديگر مي‌ماند ولي سر مسئله رياست مملكت را به خون مي‌كشد اين در سنين بالا حُب جاه بيداد مي‌كند و بشر را با خطر مواجه مي‌‌سازد. در اين مديريتها كه اين مدير بشود و آن رئيس بشود چقدر براي هم مي‌زنند كه اين رئيس نشود اين حُب جاه هم براي خود انسان خطرناك است و هم دين را مي‌سوزاند و خاكستر مي‌كند، چون به خاطر رياست انسان تن به هر چيزي مي‌دهد، هر كاري را انجام مي‌دهد، و هر تملّقي را مي‌گويد تا موقعيت خودش را از دست ندهد. خيلي زد و بندها مي‌كند اين قدرت طلبيها كه مردم را به جان همديگر مي‌اندازند و فضاي بدبيني ايجاد مي‌كند اين كار جوانهاي بوالهوس است؟ نه او به فكر گرفتاري خودش است. (اما) كساني هستند كه وجاهتي دارند، استخواني خُرد كرده‌اند، كارهايي كرده‌اند، سابقه ديني خوبي دارند، آن سرمايه محبوبيتي كه از دين كسب كرده حالا خرج رياست خودش مي‌كند و دنيا و آخرتش را تباه مي‌كند. اين است كه از خدا بخواهيم (اَللهُم لاتَرفَعني مِن الناسِ دَرَجَه الله ....)خدايا هر چه آوازه من را بين مردم بالا مي‌بري پيش خودم كوچكم كن كه خودم را نبازم اين يك مقدار نياز به آن دارد كه انسان هم اول و هم آخر خود را به ياد بياورد. گفته‌‌اند علامه شيخ جعفر كاشف الغطاء كه در ميان علماء به عدد انگشتان مانند او نداريم و خيلي از نظر علمي برجسته است و كتاب كاشف الغطا ايشان جزء گنجينه‌هاي است كه مجتهدين مورد استفاده قرار مي‌دهند و او از نظر موقعيت اجتماعي خيلي قدرتمند بوده است و مقابل وهابيون فتوا داد و توانست قبور شريف عتبات عاليات را حفظ كند كه بعد از تخريب بقيع حمله كردند به عراق و حتي ضريح شريف امام حسين(ع) را سوزاندند آمدند كه به نجف حمله كنند ايشان حكم جهاد داد و با فتوا و حكم جهادي كه دادند وهابيون را بيرون كردند. او مي‌نشست و مي‌گفت كه تو يك نطفه گنديده بودي و يك فرد كوچك بودي تو بزرگ شدي . آيت ا... شدي و يك روزي مي‌ميري و مي‌برند زير قبر، يك آيت ا.. شدن نبايد تو را آنقدر بزرگ كند. آنقدر بخودش تلقين كرده بود كه مهم نيست به تو آيت ا... بگويند. يك روز دير آمد براي نماز ديد يك كاسبي ايستاده و يك مرجع كل به اين كاسب اقتدا كرد و آن كاسب از خجالت به آقا گفت تو مرا كشتي چرا اين كار را كردي آقا گفت بايد نماز عصر را هم بايستي و من به تو اقتدا كنم. او التماس كرد، قسم داد كه من مرجع تو هستم بايد بايستي و او هم واقعاً طاقت نداشت و گفت مرا معاف كن. آقا گفت به يك شرط و آن اينكه بايد مخارج چند فقير كه در فلان محله هستند بعهده بگيري تا از تو بگذرم اين طور مراجع بزرگ، خودشان را ساخته بودند و برايشان مهم نبود كه پشت سركسي اقتدا كنند، اين رمز بندگي است كه هرچه بالا برود خودش را پائين مي‌بيند.

عَفَوا... لنا و لكم